



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



محمد صالح گردش

۲۰۲۱،۰۲،۰۴

## سر چشمه رود ارنگ (رنگها)، خاستگاه و زیستگاه اولیه تاجیکها

در نظر داشتم این نوشته را در یکی از آثار بعدی ام با افزودی های دیگری جا دهم، اما از این که در رابطه به رود «ونگوهی» در اوستا، نوشته‌ی زیر عنوان «وه رود و زادگاه زردشت» را در همین اثر گنجاییده ام و نیز از آنجا که ونگوهی و ارنگ دو رود بزرگ در اوستا بوده اند، ناگزیر این نوشته را نیز برای تکمیل یکدیگر در همین اثر جا دادم.

در فقره ۲۰ فرگرد اول وندیداد در پیوند به سرزمین و یا سرچشمه رود ارنگ در اوستا و رنگها در پهلوی چنین بیان شده است: «شانزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من -اهورا مزدا- آفریدم، سرزمین گرداگرد سرچشمه رود «رنگها» بود، جایی که مردمان بی سر زندگی می‌کنند. پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی زمستان دیو آفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید.»

از آن جایی که سرزمین و سرچشمه رنگها سرزمین سرد و یخ بندان بوده است و رود ارنگ (رنگها) از چنان جایگاهی سرچشمه می‌گرفته، بنا به ادعایی که در این نوشته دارم، آن رود دوره اوستایی، رود بزرگ آمو بوده است که از سرزمین سرد و یخبندان واخان (وه خان) سرچشمه می‌گیرد و این دریا در دوره های گوناگون به اسم های زیادی یاد گردیده است، که به احتمال بسیار یکی آن ارنگ یا ارگ در دوره اوستایی یا رنگها در دوره پهلوی بوده است.

ارنگ و ونگوهی در اصل دو رود بزرگ و جداگانه است، که در بعضی جاها چنان که در توضیح گزارش‌های وندیداد، به اشتباه دریای آمو، «وه» (ونگوهی) دانسته شده است. چنین برهم و درهمی ها در باره این رودها که در توضیحات کتب پهلوی صورت گرفته، دانشمندان اوستا شناس را در تعیین جایگاه این دو رود دچار اشتباه نموده است. البته دانستن و شناخت رود ونگوهی (وه رود) مشروط به دانستن موقعیت سرزمین ارینه و نجنکه (آریاویچ) که تا هنوز معمای حل نشده است، نزد اوستا شناسان موقوف گردیده و در رابطه به تعیین رود ارنگ اوستایی نیز دانشمندان اوستا شناس حدسیات گوناگونی زده اند که در این مورد نگاهی می‌اندازیم به نوشته پورداود زیر عنوان «رود رنگها = ارنگ». پور داود در ابتدای همان نوشته از سردرگمی در تعیین و جایگاه رود ارنگ (رنگها) می‌نویسد: «به مناسبت آنکه دو بار اسم رود رنگها در آبان یش و چندین بار در سایر یشتها آمده است لازم دانسته در این جا شرحی در خصوص آن داده شود. رنگها اسم رودی است با آنکه مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است و در کتب پهلوی غالباً بآن بر میخوریم باز تعیین محل آن مشکل و بطور حتم نمیدانیم که کدام از رود های معروف حالیه در قدیم چنین نامیده میشده است. بواسطه قاصر بودن عبارات اوستا و درهم و برهم بودن مندرجات کتب پهلوی راجع بآن مستشرقین هر یک رود معروفی را حدس زده اند. وندیشمان wandischmann گمان میکند که در اوستا از رود رنگها سند مقصود باشد. هارلز harlez مینویسد که آمو دریا (جیحون) از آن اراده شده است. اشپیل Spiegel و یوستی justi و Geiger به سیر دریا حدس زده اند دلا گارد de Lagard بسیار دور رفته آن را رود معروف روسیه و لگا Volga پنداشته است. دارمستتر یکی از مشرق منحرف گشته آن را در مغرب عبارت از دجله دانسته است. مارکوارت Marquart مینویسد از بندش که ذکرش بیاید مفهوم میشود که رنگها (ارنگ) رود زرافشان باشد (در سغد) بارتولومه Bartholoma و وست West آنرا رود داستان و افسانه و نیم افسانه تصور کرده اند. بی‌شک در عهد اوستا رنگها اسم رود مخصوص معروفی بوده است و بعد ها بمرور زمان از تعیین محل آن قاصر آمده تا آنکه در عهد تدوین کتب پهلوی که حالا در دست داریم این رود رنگ و روی رود معنوی گرفته یا بقول برخی مستشرقین مثل افسانه شد. در میان احتمالات مذکور سند و ولگا کمتر جالب دقت است. مندرجات اوستا نیز تا بیک اندازه برخلاف این است که رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد.»

د پانو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

بعداً استاد پورداود از مطالب برهم و درهم گزارشات کُتب پهلوی در باره این رود نگاشته و بدون این که چون اکثر اوستا شناسان دیگر، آن رود را به یکی از رود های امروزی نسبت و انطباق دهد، نوشته اش را خاتمه می‌بخشد.

ابراهیم پورداود برخلاف فقره ۲۰ فرگرد اول وندیداد که در بالا تذکرش رفت و ازین که آن اثر بعد از درگذشت اش به چاپ رسیده، فقره ۱۹ فرگرد اول وندیداد را که متن همان فقره می باشد در همان مقاله چنین ترجمه نموده است: «سرزمینی که در سرچشمه رنگها واقع است شانزدهمین مملکتی است که من اهورامزدا بیافریدم ساکنین آنجا سر و بزرگ ندارند اهریمن در آنجا زمستان دیو آفریده پدید آورد و (تنوژی) را در آنجا مسلط نمود. ر.ک: (پشت ها جلد ۱، همان مقاله، ص ۲۲۵)

هم چنان در یکی از نوشته های چینی مربوط ۱۲۲ قبل از میلاد در باره حکمرانی خاندانی به اسم «تاجی» سخن رفته است. ر.ک: (نظروف، حق نظر. مقام تاجیکان در افغانستان. دوشنبه ۱۹۹۹، ص ۹) که نویسنده این واژه را در همان اثر ریشه و بُن واژه تاجیک دانسته است.

آنچه در ترجمه فقره ۱۹ از فرگرد اول وندیداد از پورداود در همان مقاله برای ما در تعیین موقعیت این رود مهم است، اسم قوم یا طایفه تنوژی است که به احتمال زیاد این اسم دوره اوستایی ریشه ی اسم دوده تاجی در نوشته چینی و نام امروزی قوم تازیک یا تاجیک خواهد بود و به عباره دیگر اسم دوده تاجی در آن نوشته چینی ما را بدون شک و شبهه به سوی اسم تنوژی ی دوره اوستایی، اسم قوم و دوده بی که در سرچشمه رود رنگها(آمو)، میزیسته اند و هم اسم قوم امروزی تاجیک می‌کشاند و واژه تاجی که هیأت متغیر و متحول واژه تنوژی اوستایی در زبان های بعد اوستایی خواهد بود، آن هیأت نیز با سیر و تحول در زبان های بعدتر به صورت های تازیک و تازیک و تاجیک در آمده است و ممکن می دانم که هیأت های تازیک و تاجیک، از بنیاد فرهنگ و زبان پهلوی بوده باشد.

طایفه ی که به نام تنوژی در سرچشمه های رود ارنگ(رنگ ها) ساکن بوده اند، مرا بیشتر به سوی سرزمین «تاش کورگان» از مربوطات ایالت خود مختار «سین کیانگ» سرزمین چین می‌کشاند که در بالای سرچشمه های رود آمو موقعیت دارد و به نظر می‌رسد که این سرزمین میهن و موطن قدیم و اولیه اسلاف تاجیکان امروزی بوده باشد. تاش کورگان یا «تاش فرغان» محلی از مربوطات ایالت خود مختار سین کیانگ کشور چین است که در مرز مشترک کشور های چین، افغانستان و پاکستان قرار دارد. نام امروزی ناحیه باستانی خُلم، یکی از ولسوالی های ولایت بلخ نیز «تاش فرغان» است که ممکن است بعد از ورود و جا به جایی تعدادی از خانواده های همین طایفه در یکی از ادوار تاریخی از تاش کورگان(تاش فرغان) ایالت سین کیانگ چین، این خطه ی از مربوطات بلخ را نیز به آن نام مسمی گردانیده باشند، و چنانکه می‌دانیم اسم قدیم تر این ناحیه «خُلم» بوده است.

بنابراین سرچشمه رود رنگها(ارنگ) ما را به جانب «وه خان» سرچشمه های دریای آمو یا رود ارنگ در اوستا که یکی از دوسرزمین سرد و یخبندان در اوستا که بر پایه ی اسناد و دلایل ارائه شده جایگاه و زیستگاه اسلاف تاجیکان امروزی بوده است و حالا نیز درین سرزمین همین مردم سکنی دارند، می‌کشاند.

این که چرا در اثر وندیداد که به طور الکترونیکی در سایتی نشر گردیده، اسم این طایفه در آن فقره نوشته نشده است را می‌گذاریم به یک بحث دیگر، و درین جا باز هم همان مقاله پور داود را در رابطه دنبال می‌نماییم. پورداود در شرح و معرفی قوم تنوژی بی آنکه متوجه گردیده باشد که این طایفه یکی از طوایف آریایی و اسلاف تاجیکان امروزی ست چنین می‌نگارد: «در آن فقره مندرج است که ساکنین رنگها سر و بزرگی ندارند و این مناسب تر است بحال تورانیان چادر نشین و بیابان نورد که در طرف مشرق در اقصی حدود ایران منزل داشته اند. تا بحال ساکنین قدیم عراق که از سه هزار سال پیش از مسیح نوبه بنوبه در تحت سلطنت سومر و آکاد و بابل و اشور و ایران بوده اند اما قوم (تنوژی) را که بر مملکت رنگها مسلط بوده باید قومی فرض نمود مثل قوم غیر آریایی که بر مملکت وارن (طبرستان) مسلط شده بود و در فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد از آن سخن رفته است. ر.ک: (همان مقاله، پشت ها جلد ۱، ص ۲۲۶)

در رابطه به برداشت و تبصره مرحوم پورداود می‌باید گفت که ترکان با وجودی که در طول تاریخ بیابان گرد و چادر نشین و در گذشته ها از فرهنگ شهر نشینی به دور بوده اند، ولی باز هم مردمی بوده اند که در هیچ دور و زمانی بی سر و بزرگ نبوده اند. در دوره های تاریخی این طایفه بیابانگرد در بعضی مقاطع زمانی که دست به یورش و چپاول و کشتار نیز می‌زده اند، از خود سرکردگانی داشته و مطیع بزرگ و سرور و پیشوایی بوده اند و وقتی ضرورت به ایجاد نظام و ملکی را می نمودند، با داشتن روحیه سرور پذیری، دست به ایجاد مرکز و نظامی می‌زده اند و ما نمونه های ازین گونه را در تاریخ داریم. به طور مثال الپتگین و سبکتگین که از ایل و تبار ترک بودند، در غزنه مرکز نظام بزرگی را اساس گذاشتند. ترکان بعد از فتح ترکیه امروزی نظام بی‌نظیر و ماندنی را در غرب آسیا و شرق اروپا پایه گذاری کردند و حتا پیش از آن که به سرزمین ترکیه امروزی مسلط گردند، هر قومی ازین طایفه از خود سرکردگانی داشته اند که اهل همان ایل و خیل از ایشان اطاعت و پیروی می نمودند. ترکان در

دوران ماقبل و دور تاریخی نیز بزرگان و سرکردگانی داشته اند که مردم و ملت اش از وی تا پای جان اطاعت کرده اند که بهترین نمونه اش را می توان آفراسیاب و کسان دیگر دانست. اما تاجیکان با وجودی که دارای صفات و ویژگی های خوب و خاصی مختص به خود اند، این ویژگی را ندارند و در بیشتر مقاطع تاریخی نتوانسته اند در ایجاد نظام و حکومتی پیش قدم باشند و در عرصه ساز و ساختار نظام ها، طایفه و مردم لایقی نبوده اند. اما این که پور داود ازین نگاه قوم نئوژیه را آریایی نمی داند، اشتباه بوده است و از روزن این قلم بسیاری اقوامی که به صوب جنوب آمو و حتا سرزمین هند رهسپار گردیده اند، آریایی بوده اند و حالا این نظر که آریایی ها از یک نژاد و دوده بوده اند نیز قابل قبول نیست، اما می توان فرض نمود که آریایی ها بیشتر مردمی بوده اند که یک سلسله وجوهات فرهنگی، رسوم و عنعنات همه شمول و مشترک داشته اند و یکی از آن شاخه ها می باید قوم نئوژیه (تاجی، تاجیک) بوده باشد، با وجودی که این طایفه خصوصیت و شیوه بزرگ پروری و محور گرایی را نداشته و بنا به قول سنت پیشین، مردم بی سر و سرکرده بوده اند. این طایفه در زمان حال بر علاوه سرزمین سین کیانگ، به شکل کتلوی در کشور های تاجیکستان، ازبکستان و نیز کشور امروزی ما افغانستان مستقر اند.

بی جا نیست تا در همین رابطه یک ضرب المثلی را که در میان ایماق ها کاربرد دارد در همین جا بیاورم که گویند: «بندۀ پشتون باش اما خُرد تاجیک، نه» کسی که روزی این ضرب المثل را برایم بیان داشت، از اش پرسیدم چرا؟ در جواب برایم ارائه داشت که تاجیک ها خُرد خود را همیشه به پیش پا می زنند و بزرگ شدن نمی مانند. در میان تاجیک ها نیز یک ضرب المثلی است که گویا و مؤید همین سخن است، که گویند: «سگ خانه باش، اما خُرد خانه نه.» شاید این ویژگی در فرهنگ تربیت این اهل و تبار سبب گردیده باشد تا در طول تاریخ نتوانند بزرگانی را در عرصه سیاست و نظام در جامعه بشری بپرورند و مردمی بوده اند که عادت و روش جرئت کشی و استعداد کشی داشته اند و به خُردان خود جرأت تبارز در امور را نمی داده اند. بالاخره بازتاب چنین تربیت و روشی در فرهنگ این اهل و طایفه همان بوده باشد که مولانا ایشان را در مقایسه با ترکان چنین قضاوت نموده بود:

یک حمله و یک حمله کامد شب و تاریکی- چستی کن و ترکی کن نی نرمی و تاجیکی

بلی جرئت و استعداد کشی که منتج به کم جرنتی می گردد، بالاخره چستی و جسارت و چابکی را از انسان ها می گیرد. با نگاه دگر، از سخن بالا از مولانا این هم هویدا می گردد که طایفه تاجیک، مردم متجاوز و خونریز نبوده اند و شاید همین امر در فرهنگ تربیه این مردم که نشان دهنده سجایای نیک و انسانی شان نیز بوده است، سبب گردیده باشد تا در طول تاریخ در ساختار نظام و حکومت هایی بر پایه ظلم و تعدی ناکام و ناموفق باشند.

در همین روز های اخیر که این اثر را تدوین و برای چاپ آماده می ساختم، در نشریه انترنیتی «دانشنامه آریانا» که متصدی آن دوست پرکار، پژوهش گر و دانشمند شهیر کشور «مهدی زاده کابلی» که گرداننده آن نشریه نیز می باشد، در رابطه به سابقه و اژه تاجیک مطلب کوتاهی را به نشر سپرد که بیان آن عاری از سود نخواهد بود، وی می نویسد: «من تا کنون فکر می کردم، قدیم ترین متنی که نام «تازیک» (که امروزه تاجیک خوانده می شود)، دو جا در آن ذکر شده است، تاریخ بیهقی است. اما امروز به ذکر و اژه «تازیک» در یک متن پهلوی برخوردیم که معنای آن را هم کاملاً آشکار می کند. شهرستان های ایران شهر یا کتاب «شهرستان های ایران» کتاب منحصر به فردی است که به زبان پهلوی، در واپسین سده های فرمانروایی ساسانیان نوشته شده است. نامی از نویسندۀ ی پارسی آن بر جای نمانده است. این کتاب به بیان تاریخ، نام و ساختار شهر های «ایران شهر» در تاریخ نگاری پارسیان می پردازد. این کتاب به گمان پژوهشگران می تواند همان «یادگار شهرها» باشد که در بندهش یاد شده که نوشتن آن را با دستور قباد یکم می داند. این کتاب از قدیمترین نوشته هایی است که از «تازیگان» نام برده است در بند بیست و پنجم از این نوشته آمده است: شهرستانی هیرت، شاهر ئی اردخشیوران گرد. اَش مهر زاد ئی هیرت مرزبان پد وور ئی تازیگان بی گمارد.

در ترجمه به دری یا فارسی نو از تورج دریایی آمده: شهرستان حیره را شاهپور پسر اردشیر ساخت و او مهرزاد مرزبان حیره را بر حصار تازیان گمارد.» ر.ک (دانش نامه آریانا، دهم سپتمبر ۲۰۲۰)

در رابطه می باید افزود که پورداود در مقاله زیر عنوان «ضحاک» می نویسد: «از اوستا نیز بر می آید که اژی دهاک از قوم دیگری است و از مملکت بابل است یعنی از سرزمینی که ایرانیان در قدیم یک طایفه عرب نژاد از ساکنین آنجا را تازی می نامیدند.» ر.ک (بشت ها جلد ۱ صفحه ۱۸۹)

پس اگر ریشه و اژه تاجیک را تازی بدانیم، این طایفه می باید عرب و یا عرب زاده باشند. با آنکه ساز و ساخت شهر «خیره» به شاهپور نسبت داده شده است اما این و اژه یکی از و اژه های عربی به معنی شگفت و تعجب است و بر پایه معلومات تاریخی، از گذشته ها در این شهر طایفه نیطی- این طایفه از دید نگارنده ی این مقال مصری بوده اند، ر.ک: (حافظ شاعر مداح و طماع، مقاله ریشه و اژه نبات، همین قلم)- که در کنار مسیحی ها و یهودی های عرب و سامی نژاد و نیز بعضی از قبایل ایرانی که در آن شهر غرض داد و ستد مستقر شده بودند، می زیستند. این شهر که یکی از شهرهای مرزی غرب ایران و از مراکز تجاری در وقت

ساسانیان بوده، در نزدیکی شهر مشهور نجف تاریخی بعد از اسلام قرار داشته است. بر پایه همین اصل از اینکه یکی از طوایف عرب مسمی به تازی بوده، ضحاک، یکی از شخصیت های اساطیری نیز توسط بعضی از مؤرخین از نژاد عرب قلمداد گردیده است.

به نظر می‌رسد که تازی یکی از اقوام باشند عرب که نزدیکترین مردم به عجم فارس بوده اند، فارسیان بعداً تمام آن طایفه را به نام تازی یاد کرده باشند و یا شاید خود آنها خود را تازی گفته باشند. به هر صورت، اینکه تاجیکان امروزی تا چه حد و اندازه فرزندان عرب در عجم باشند، موضوع دیگر نیست اما بیشتر تاجیکانی که در کشور تاجیکستان امروزی بسر می‌برند نژاد مخلوطی از ترک و مغول و آریایی به‌نظر می‌رسند، اما با در نظر داشت شکل و قیافه، غلظت آمیختگی تاجیکان افغان با ترک و مغول کم‌رنگ تر است و از همین جاست که من دری زبانان این خطه را از لحاظ نژادی چندان تاجیک نمی دانم و این موضوع را می گذارم به آینده.

هر اندازه‌ی که تاریخ مطالعه می‌کنم و در این راستا بیشتر کاوش می‌نمایم، موضوع خون و نژاد به نزد بیشتر رنگ می‌بازد و هیچ تیره و نژاد خالص و پاک را در جهان و به ویژه در همین حوزه و جغرافیای زیستی که کشور ما نیز جزء آن است، نمی‌یابم. بنابراین بی اهمیت‌ترین موضوع به نظرم افتخار به خون و نژاد است. همین‌گونه فرهنگ و زبان هر قوم و تیره‌ی نیز در نتیجه تلاقی و آمیزش با فرهنگ و زبان های دیگر شکل گرفته است و هیچ زبان پاک و سوچه را که یک قوم و تبار بتواند به آن افتخار نماید نیز نمی‌توان یافت. افراد هر قوم حق دارد تا در میان خود و حتا دیگران با زبان خود افهام و تفهیم کنند، اما لازم نیست تا به دیگران فخر بفرشند و برتر جویی نمایند و افتخارات زبانی و شخصیت های فرهنگی همان زبان را به رخ دیگران بکشند زیرا چه بسا که در اصل زبان شان یک زبان عاریتی و اکتسابی باشد، از همین است که زبان هیچ‌گونه پیوندی با نژاد و تبار ندارد، پس با هر زبانی که بتوان اندیشید و اندیشه و افکار خود را به خوبی و سهولت بیان نمود، همان زبان، زبان اول ماست. این هم کار عاقلانه نیست تا به دور زبان خود سیم خاردار بکشیم و از ورود واژه های زبان های دیگر متعصبانه جلوگیری نمایم. در عصر امروز دانش و تکنالوژی که در پهلوی دست آورد های فنی و علمی، اسم و نام آن اشیاء نیز وارد یک زبان می‌گردد، نباید حساسیت نشان داد و در حقیقت ما نمی‌توانیم زبان خود را از مشترکات فرهنگ جهانی بی‌نیاز بدانیم و ورود واژه های بیگانه را در زبان خود سبب مرگ و نابودی زبان بدانیم. چنین دید و نظر نیز متعصبانه و بی انصافانه است و در حقیقت کاری کرده ایم که زبان و فرهنگ خود را با سیم خاردار کشیدن، از پیوند و اشتراک با فرهنگ جهانی باز داشته ایم. چنین پیوند حتا نیاز است و مانع رشد یک زبان نه که سبب رشد و تکامل آن زبان نیز می‌گردد. به طور مثال ورود واژه های عربی در زبان پارسی نه تنها اینکه زبان فارسی را از تکامل باز نداشت، که حتا عامل و سبب تکامل این زبان نیز گردید. قابل یاد کرد است که چنین آمیختگی ها بر اصل نیاز است و حتا ما نمی‌توانیم مانع و سد چنان پیوند و اشتراک نیز شویم.

با آنکه روانشاد پور داود رود ارنگ(رنگها) را در همان مقاله به کدام رود امروزی این حوزه منطبق نمی‌سازد، اما چنانکه از وی نقل شد، از اینکه رود ارنگ یکی از رود های سند و ولگا و دجله، بوده باشد نیز موافق نیست.

از روزن این قلم نیز رود ارنگ(رنگها) به هیچ وجه با رود دجله که همان رود مشهور جاری در غرب ایران بوده باشد، پیوند و نسبتی ندارد، با وجودی که بعد از پورداود، یک تعداد از مؤرخین و نویسندگان بی اطلاع و بی‌تعمق ایرانی، شاید بنا به ملحوظات سیاسی-فرهنگی تلاش ورزیده اند تا رود رنگ ها(ارنگ) را رود کوچک دجله وانمود سازند، چنانکه در گوگل، «سایت آفتاب» که یک سایت ایران شناسی است، در نوشته زیر عنوان «وهروت و ارنگ همان رود های فراد و دجله هستند»، دو رود بزرگ و پر آب و قابل کشتی رانی دوره اوستایی را به دو رود نسبتاً کوچک دجله و فرات نسبت داده است. البته با تذکر این نکته که چنان نوشته ها در سایت های انترنتی و نیز کُتب چاپ شده از سرزمین ایران بسیار است. بل از نظر این قلم ارنگ(رنگها) در اوستا به طور وضوح رود بزرگ آمو است و «ونگوهی» در اوستا که در پهلوی «وه روت» شده است بر پایه اسناد و شهودی که ارائه گردید، دریای کنرهاست. ر.ک: (وه رود و زادگاه زردشت، همین اثر) اما نظر به توضیحات برهم و در هم کُتب پهلوی و عبارات قصیر و کوتاه اوستا حتا این دو رود نیز در بعضی موارد با یکدیگر مدغم شده اند و همین امر سبب گردیده تا محققان و پژوهشگران اوستا را در تعیین و تثبیت جایگاه این رودها دچار اشتباه و تردید نمایند و تا جایی که تعدادی از اوستا شناسان این رود ها را رود های قصه و افسانه دانسته اند. قابل یاد کرد است که تنها این دو رود، نه که تا امروز تعیین و تطبیق نام تعداد بسیاری از محل ها، کوه ها، رود ها و دریا های که در اوستا و کُتب پهلوی مندرج اند، با نواحی و اماکن امروزی کار مشکل و دشواری بوده است و هنوز لاینحل های فراوانی در هم چو موارد باقی و پا برجاست. هم چنان یک سلسله خود جا زنی های تعدادی از محققین ایرانی، که همه افتخارات دوران تاریخ باستان و دوره اسطوره را به سوی خود و کشور امروزی شان می‌کشاند نیز سبب آشفتنگی ها در تحقیق و روشن سازی حقایق گردیده است. کشور ما که خاستگاه بی‌چون و چرا دیانت زردشتی و زادگاه زبان های اوستایی، پهلوی، پارسی و گویش دری بوده است، واجب می‌دانم که محققان و دانشمندان تاریخ این مرز و بوم نیز در

تلاش گشودن گره های ناگشوده و راز های پوشیده و پنهان دوره های تاریخی‌یی باشند که اسلاف شان در آن مقاطع تاریخی سهم بزرگی داشته اند.

یک تعداد تحصیلکرده ها و مؤرخین تاجیک، ریشه اسم طایفه خود را بدون تعمق، از ریشه واژه «تاج» می‌دانند و تعدادی از شعرای این طایفه نیز چنین مناسبت را به افتخار در اشعار و سروده های شان یاد کرده اند، که از روزن این قلم چنین دیدی به این اسم یک اشتباه بزرگ و مُهر تأیید به عرب بودن این طایفه است و در فرهنگ و لغت نامه های پارسی و از جمله در فرهنگ عمید در مورد واژه تاج آمده است: «تاج، یکی از کلمات عربی‌ست به معنای دیهیم، افسر و کلاه جواهر نشان که شاهان بر سر نهند و جمع آن در عربی تیجان می‌شود.»

پس اگر ریشه واژه تاجیک، تاج بوده باشد، ادعای این‌که طایفه تاجیک اخلاف عرب در عجم باشند، مُهر تأیید می‌خورد و در فرهنگ های پارسی نیز در رابطه به اسم تاجیک چنین داوری شده است: «تاجیک، تاجک. تازیک. تازک؛ غیر عرب و ترک، مردم فارسی زبان و فرزند عرب که در عجم پرورش یافته و بزرگ شده باشد، آنکه به زبان فارسی تکلم کند، بیشتر در مقابل ترک استعمال می‌شود.» ر. ک: (فرهنگ عمید). البته که چنین داوری در فرهنگ ها از روزن این قلم درست نیست و این طایفه یکی از طوایف قدیم همین سرزمین هاست.

بنابراین اگر جزء اول واژه تنوژییه را بُن و ریشه واژه «تاش» (تاژ) از زبان ترکی که معنی سنگ را افاده می‌نماید، بدانیم، مناسب تر می‌افتد و هم بسیار ممکن است که واژه تنوژییه ریشه به فرهنگ و زبان اوستایی نداشته باشد، زیرا در زبان اوستایی، سنگ را «اسن» می‌گفته اند و تاج (دیهیم) را نیز «سرو». بنابراین بسیار ممکن است که تاجیک ها یکی از طوایف تُرک بوده باشند که با زندگی در بلند ترین نقاط کوه های این حوزه جغرافیایی که سرزمین سنگ و احجار نیز بوده، توسط شاخه های دیگر ترک به این اسم یاد گردیده باشند و این طایفه با آمیختن با مردم پامیری- از دید این قلم اگر آریایی ها یک نژاد و طایفه بوده باشند، پامیری ها و نورستانی ها بوده اند- به تدریج از شاخه اصلی شان که نژاد ترک باشد، فاصله گرفته اند. دلیلی که در رابطه می‌توان ارائه نمود، اسم محلاتی چون تاش کورگان، تاشکند و تاش گزر در این حوزه جغرافیایی‌ست که ممکن است محلات زیستی و یکی از گذرگاه های عمده و مهم این قوم به جنوب آمو خواهد بود.

با تأسف که تاجیک ها تا به حال نتوانسته اند چنان معنا و داوری را در فرهنگ های زبان پارسی در رابطه به اسم قوم و تبار شان تصحیح نموده و اثبات بدارند که ایشان مردمی بوده اند که پیش از استیلای اعراب به این سرزمین ها بسر می‌برده اند. اما این کار به‌زور و اجبار امکان پذیر نیست. یکی از دلایلی را که در رابطه به قدامت زیست این طایفه می‌توانم ارائه نمایم، همین واژه تنوژییه می‌باشد که بی هیچ شک و شبهه اسم قدیم و برجا مانده ی این دوده از عصر اوستایی و حداقل دوره پهلوی خواهد بود و این قدیم ترین سندست که می‌شود غیر عرب بودن این طایفه را در برابر چشم تدوین کنندگان فرهنگ های پارسی که شاید در پی مقاصد و اهدافی بوده اند، پیشکش نمود. هم چنان این موضوع بیانگر این نیز شده می‌تواند که پارت‌ها و به‌صورت کل ایماق ها قدامت بیشتر زیست را بعد از پشتونها در بین حوزه فرهنگی داشته اند و زبان های پارتی (پارسی) و نیز شاخه دری پیش از آمدن و بستر یابی این طایفه در این حوزه وجود داشته است.

من، رود رنگها (ارنگ) در اوستا را در یک یا دو نوشته قبلی ام، به اشتباه دریای غوربند دانسته ام و نیز زیستگاه طایفه تنوژییه (تاجیک) را نیز در همین ناحیه دانسته بودم. ر. ک: (واژه افغان و سرزمین سلیمان، همین قلم ص ۸۱) این اشتباه از آنجا ناشی گردیده بود که مرحوم «علی کهزاد» مؤرخ شهیر کشور در یکی از نوشته هایش یکی از مواضع دره غوربند را، به نام رنگها قلمداد نموده و از دیدگاه من همین موضوع سبب اشتباه «داکتر حسین یمین» نیز گردیده است، چنان که موصوف، رانگا اسم یکی از شانزده سرزمین دوره اوستایی را، دره غوربند قلمداد نموده است: ر. ک: ( یمین، محمد حسین. افغانستان تاریخی، چاپ اول، پشاور ۱۳۸۰، ص ۲۱۶)، توضیحات در هم و برهم گُنب پهلوی در پیوند همچو موارد، بر علاوه این موضوع مرا در نوشته های قبلی ام دچار اشتباهات دیگری نیز ساخته است که در این جا به آن مجال و فرصت یادکرد نیست و البته که در مواقع لازم به اصلاح آن موارد نیز خواهم پرداخت.

پورداود در همان مقاله خود می‌نویسد: «در بندهش بسا کلمه آرگ یا ارنگ بجای رنگهای اوستا استعمال شده است.»

بنابراین واژه آرگ ما را به سوی اسم یکی از نواحی بدخشان به نام «آرگو» می‌کشاند. ارگو که زمانی از مربوطات شهر فیض آباد (مرکز ولایت بدخشان) بود، در تشکیلات فعلی یکی از ولسوالی های آن ولایت محسوب شده است. شاید آرگ با واژه ارگ به معنی قصر در زبان پارسی از یک بُن و ریشه باشد که از آن می‌گذریم و آن چه برای ما مهم است اینست که ناحیه آرگو در ساحل جنوب دریای آمو قرار گرفته است و شاید در دوره های پیشین اسم دریای آمو از اسم همین ناحیه گرفته شده باشد. و باشندگان فعلی منطقه آرگو بیشتر مردم ترک‌تبار اند.

یکی از دلایل دیگری که رود ارننگ، دریای آمو باشد این است که ارننگ در اوستا یکی از دریا های بزرگ و قابل کشتی رانی بوده است چنانکه در کرده ۱۶ آبان پشت، در فقرات ۶۱ تا ۶۶ در رابطه شخصی به نام «پاأروه» که کشتی ران ماهری بوده، سخن رفته است که به حتم خان و مان آن کشتی ران نیز در نزدیکی ها و سواحل دریای آمو موقعیت داشته که رودی بوده قابل کشتی رانی. و اما من این باریکی را در آن نوشته در رابطه به دریای غوربند متوجه نشده و به اشتباه فکر کرده بودم که این دریا (دریا غوربند) در گذشته و به ویژه عصر اوستایی به شکل امروزی اش نبوده است. همان اشتباهی که برخی محققان ایرانی، دجله و فرات را، ونگوهی (وه رود) و ارننگ دانسته اند. در این مورد که همان پشت پا ندیدن است، به یاد گفته و سخن حضرت سعدی می‌افتم که در اثر گلستان در باب درویشان سروده بی دارد که یک بیت اش این است:

گهی بر طارم اعلی نشینیم- گهی بر پشت پای خود نبینیم

در اوستا سرزمینی که این رود در آن جاری بوده، به جزیره موج شکن توصیف گردیده است و ازین پیداست که ارننگ رود بزرگ، دارای امواج بلند و بنا به وسعت و پهناش قابل کشتی رانی نیز بوده است. چنانکه در فقره ۸۱ کرده ۲۰ آبان پشت آمده است: «از برای او یوایش از خاندان فریانه در جزیره موج شکن رنگها صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد.» در اوستا، خاندان فریانه از طایفه تورانی، و شخص یوایش از دوستان نزدیک زردشت قلمداد شده است. پس رود ارننگ، رودی بوده است که در سواحل و کناره های آن رود، تورانیان قدیم نیز زندگی می‌نمودند و این موارد نشاندهنده آن است که ارننگ دریای آمو بوده است و نه کدام رود دیگری. طوریکه در بالا یادآور گردیدم، با توجه به نکات پراکنده و درهمی کتب پهلوی و نیز اینکه یکی از محلات دره غوربند به نام رنگها بوده است، من خود در اثر «واژه افغان و سرزمین سلیمان» رود غوربند را ارننگ اوستا دانسته ام که به هیچ وجه به نسبت دلایلی که در این نوشته آورده شد، رود غوربند، رود ارننگ اوستایی نیست و نه این رود، رود دجله در غرب ایران است. از همه مهمتر این که در بندهش در باره دو رود ارننگ و وه رود به طور وضوح چنین آمده است: «دو رود از شمال (ایاختر) البرز (هربورچ) یکی بسوی مغرب (خوروران) جاری است و موسوم است به ارننگ، دیگری بسوی مشرق (خوراسان) جاری است و موسوم است به وه روت (ونگوهی)». پس با اسنادی که درین نوشته و نیز نوشته «وه رود و زادگاه زردشت» در همین اثر ارائه گردید این دو رود بزرگ در اوستا، یکی اش دریای کنرها و دیگرش دریای آمو بوده است که سرچشمه هر دو از سرزمین های به هم نزدیک و قریب، و از کوه های هرابر زئیتی (پارسن) بوده است. بنابراین این دو رود، بنا به باور بعضی از مستشرقین، رود های قصه و افسانه نیز نبوده اند.